

غیریهودی بودن حضرت محمد (ص)

یکی از دلایل مخالفت یهودیان با حضرت محمد غیریهودی بودن محضرت محمد بود. یهودیان معتقد بودند که خداوند هرگاه خواسته با انسانها سخن بگوید و با آنها ارتباطی داشته باشد این کار را بوسیله قوم یهود انجام داده است. آنها اعتقاد داشتند خداوند با انتخاب پیامبران خود از قون یه خود خواسته این قوم را واسطه بین خود و انسانها قرار دهد. یهودیان بر این باور بودند که خداوند اگر بخواهد شخصی را به پیامبری برگزیند حتماً از نوادگان یعقوب خواهد بود.

و تنها نسا حضرت یعقوب است که لیاقت پیامبری را دارد و هر قومی که از نسل این پیامبر نباشند لایق درجه نبوت و ارتباط با خداوند نیستند.

یهودیان می دانستند که پیامبر ختمی مرتبه خواهد آمد و این پیامبر نجات دهنده قوم یهود و تمام بشریت می باشد اما آنها منتظر پیامبری بودند یهودی و تصور نمی کردند که پیامبری با چنان عزت و مرتبه ای غیریهودی باشد. یهودیان کاملاً به عزت و رسالت این پیامبر آگاهی داشتند و آمدن این پیامبر را برگ سبزی در دفتر یهودیت می دانستند. حضرت محمد (ص) با اعلام رسالت خود باعث شدند که انتظار یهودیان بسر

آید و آن روز موعودی که منتظرش بودند فرار رسد. یهودیان در ابتدا از حضرت محمد (ص) بسیار استقبال کردند چون تصور می کردند این شخص یا یهودی می باشد یا به دین یهود درخواهد آمد. اما مخالفت‌های یهودیان از زمانی آغاز شد که فهمیدند این شخص که ادعای پیامبری می کند نه یهودی است و نه قصد یهودی شدن دارد و این مسأله برای یهودیان یک فاجعه عظیم بود. یهودیان صدها سال بخاطر داشتن پیامبری چون حضرت موسی (ص) و یهودی بودن خود به دنیا فخرفروشی کرده بودند. آنها خود را انسانهایی برگزیده و خاص خداوند می دانستند. خود را حرف اول و آخر سلسله نبوت می دانستند و در این دوران منتظر آخرین پیامبر خود بودند تا دفتر نبوت را به اسم قوم یهود ببندند.

حال شخصی از قوم عرب آمده بود و ادعا می کرد که آخرین پیامبر خداوند است و اتمام حجت خدا بر انسانها و آمده تا تمام انسانها را بر هر دین و آئینی که هستند و از هر قوم و نژادی که می باشند به اسلام دعوت کند و این برای یهودیان بسیار گران بود. چون این دعوت باعث می شد که یهودیت متزلزل و بی اعتبار شود چون دینی به نام اسلام مطرح شده بود و از رطفی یهودیان نژادپرست باید خود را هم ردیف سایر

انسانها قرار می داده اند و این از نظر یهودیان امری محال بود. چون حضنت محمد (ص) غیریهودی بود هرچقدر که قدرت پیدا می کرد باعث تضعیف یهودیان می شد. حتی اگر یهودیان را به حال خود می گذاشت تا به دین خود پردازند. طرح مسأله اسلام افکار را از یک قطبی بودن دین آسمانی یعنی دین یهود منحرف می کرد و بابی دیگر برای خداپرستی باز می شد. دین اسلام باعث می شد که انسانها با گرویدن به آن از زیر فشار و تحقیرهای یهودیان خارج شوند و یهودیان نتوانند سایرین را بخاطر نداشتن دین آسمانی و پیامبر تحقیر کنند. پس یهودیان چاره ای جز مخالفت با پیامبر عرب و غیریهودی نداشتند و ریشه دار شدن دین محمد (ص)، ریشه تفکر یهودیت را می خشکاند و بزرگان یهود کاملاً به این مسأله واقف بودند. پس غیریهودی بودن حضرت محمد (ص) باعث تضعیف یهودیان شده بود و تئوری یهودیان مبنی بر اینکه خداوند هرگاه خواسته با انسانها سخن بگوید به وسیله یهودیان این کار را انجام داده و یهودیان قوم برگزیده و خاص خداوند هستند از بین می رفت و مردود می شد. پیامبر، این شخص عرب، تمام انسانها و اقوام جهان را در یک سطح قرار می داد، با خلقتی یکسان، پس یهودیان برای بقاء خود و افکار استعماری خود چاره ای جز

مخالفت با حضرت محمد (ص) نداشتند و انی مخالفت امری آگاهانه بود بدین معنی که یهودیان می دانستند که او پیامبر خداوند است ولی به خاطر غیریهودی بودن دین ایشان اب او مخالفت می کردند. یهودیان پیرو آئین حضرت موسی (ص) نبودند. آنها پیرو نفس خود بودند و آنچه آنها اجراء و عمل می کردند دستوران کتاب مقدس (تورات) نبود بلکه فرامین نفسشان بود. آنچه اهمیت داشت ساختن گوساله ای طلایی از یهودیت بود نه حفظ آیین حضرت موسی (ص) و اگر آنها پیروان خلف حضرت موسی (ص) بودند، قطعاً با آغوشی یاز از اسلام استقبال می کردند و آن را می پذیرفتند. چرا که خود حضرت موسی (ص) (در کتاب تورات) مژده آمدن حضرت محمد (ص) را داده است.

همچنین خداوند در قرآن فرموده اند که فرقی میان هیچیک از پیامبران نمی باشد و همه مطیع فرمان خدا هستند.

در این خصوص خداوند در آیه ۱۴۰ سوره بقره می فرمایند:

یا اگر شما اهل کتاب در موضوع انبیا با مسلمین بخ جدل برخاسته و گویند که ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و فرزندان او بر آیین یهودیته یا نصرانیت بودند (خدا مرا

فرماید) که پاسخ ده که شما بهتر می دانید یا خدا؟ و کیست ستمکارتر از آنکه شهادت خدا را در باره انبیا کتمان کند (یا گواهی خدا را به رسالت محمد (ص) در کتب آسمانی مخفی دارد تا نبوت او را انکار کند) و خدا غافل نیست از آنچه می کنید. و همچنین در مورد تکذیب پیامبر می توان به سوره آل عمران آیه ۱۸۴ اشاره کرد. پس ای پیغمبر اگر تو را تکذیب کردند غمگین مباش که پیامبران پیش از تو را هم که معجزات و زورها و کتاب آسمانیروشن بر آنها آوردند نیز تکذیب کردند.

۲- سیاست تهمت به مسلمانان و پیامبر توسط یهودیان

آنچه یهودیان در سر می پروراندند جاودانگی یهودیت و برتری آنها نسبت به تمام ادیان بود. از دیدگاه یهودیان هرآنچه در برابر یهود قرار می گرفت محکوم به فنا بود. یهودیان که از سیاست دوستی و راضی کردن پیامبر به پذیرفتن دین یهود ناامید شده بودند، تصمیم گرفتند که حضرت محمد (ص) و مسلمین را مورد تهمت و دشنام قرار دهند.

(سوره آل عمران آیه ۱۸۶)

البته شما (مسلمانان) را به مال و جان آزمایش خواهند کرد (اهل کتاب) و بر شما از زخم زبان، آنها که پیش از شما کتاب آسمانی بر آنها نازل شد و از آنها که شرک ورزیدند اذیت بسیار خواهد رسید و اگر صبر پیشه کرده، پرهیزگار شوید (البته ظفر یابید که) ثبات و تقوا سبب نیرومندی و قوت اراده در کارهاست.

این سیاست برای مسلمانان بسیار گران بود. چونکه اعراب اصئولاً مردمانی با تعصب بودند و کاری تر از زخم شمشیر بر آنان تهمت و دشنام بود و حال اگر این تهمتها و دشنام ها متوجه پیامبرشان می شد این زخم بر قلب آنها صدمه عمیقتر می شد و یهودیان به این مسأله کاملاً واقف بودند. به همین دلیل تهمتهای زیادی به مسلمانان و شخص پیامبر زدند.

۳- تهمت نازا بودن به زنان مسلمان توسط یهودیان

اولین شایعه ای که یهودیان در بین کمسلمانان رواج دادند مسأله نازا شدن زنان مسلمان بود. یهودیان زمانیکه دیدند زنان مسلمان به علت هوای مدینه بیمار شده اند از این فرصت استفاده کرده و شایعه نمودند زنانی که مسلمان می شوند به واسطه مسلمان شدنشان نازا خواهند شد و این بیماری آنها به همین سبب می باشد. این

شایعات در مسلمانان اثر کرده و آنان را بسیار ناراحت نمود و بیشتر از همه زنان مسلمان را بیمناک و اندوهگین کرد. این وضع ادامه داشت تا زوجه عبدا...بن زبیر صلح فرزند پسر شد و با زایمان او تمام شایعات خنثی گردید و نگرانی زنان عرب و تمام مسلمانان از بین رفت و اولین نقطه ننگ را برای یهودیان مدینه به ارمغان آورد. این شروع تاریخ ننگ برای یهودیان بود.

۴- خوردن گوشت و شیر شتر

زمانیکه حضرت محمد به یهودیان می فرمودند که آیات قرآن و کتاب تورات موسی هر دو آسمانی هستند و از جانب یک خدا بر انسانها نازل شده است و فرقی بین آنها نیست، یهودیان تصمیم گرفتند از این صحبت حضرت محمد (ص) سوء استفاده کنند و به اثبات برسانند که آیات قرآن از جانب خداوند نیست. به همین دلیل آنان به پیامبر عرض کردند که شما می گوئید که بین قرآن و توران فرقی نیست و هر دو کتاب از سوی یک آفریدگار به انسانها نازل شده پس چطور است که در تورات - کتاب آسمانی ما - خوردن گوشت شتر و شیر آن حرام می باشد ولی شما مسلمانان از گوشت و شیر شتر استفاده می کنید و بر شما حلال می باشد. مگر می شود که دو کتاب از

سوی یک خدا باشد و در یکی چیزی حرام و در دیگری همان چیز حلال باشد. پس ای محمد آنچه تو می گویی از جانب خداوند نیست. در پاسخ به این تهمت که یهودیان به حضرت زدند و ایشان را به دروغگویی متهم کردند، خداوند در سوره آل عمران آیه ۹۳ و ۹۴ به آنان پاسخ می دهد و می فرماید:

همه طعامها بر بنی اسرائیل حلال بود مگر آنرا که یعقوب پیش از نزول تورات بر خود حرام کرد (که گوشت و شتر و شیر آنست) ای پیغمبر اینک بگو (یهودیان چنانکه می گویند تورات حلال را بر شما حرام کرده) اگر راست می گویند آن حکم تورات را آورده تلاوت کنید. پس کسانی که بعد از این حجت بر خدا دروغ ببندند ستمکاران، هم آنها خواهند بود.

این آیات به روشنی می گویند: که حضرت یعقوب خود را برای خویش گوشت شتر و شیر را حرام کرده بود و بعدها که حضرت موسی به پیامبری می رسد پیروان حضرت موسی یعنی یهودیانه به تبعیت از حضرت یعقوب پیامبر پیشین خود و جد حضرت موسی گوشت شتر و شیر آن را بر خود حرام می کنند. حرام بودن گوشت شتر و شیر آن هرگز در تورات نیامده است و روحانیون یهودی که به این مسأله آگاه

بودند می خواستند به شکلی از آن سوء استفاده کنند که خداوند آنان را روسیاه گردانید و در آیه ۹۴ به یهودیان هشدار می دهد که اگر بعد از این دلیل روشن به خداوند دروغ ببندند از ستکاران خواهید بود.

البته بتایید گفت که این گونه مسائل در تاریخ یهود به شکلهای متفاوتی دیده می شود. مثلاً یهودیان طبق یک داستان قدیمی که می گوید روزی خداوند به مفصل ران حضرت یعقوب ضربه ای می زند بطوریکه از جا درمی رود و به همین دلیل یهودیان از مفصل ران چارپایان نمی خورند و این مسئله هیچ ربطی به تورات ندارد و نمی توانند بگویند خداوند در تورات مفصل ران چارپایان را حرام کرده است پس چرا مسلمانان از آن استفاده می کنند و می خورند و خداوند در آیه ۵ سوره المائده می فرماید:

امروز هرچه پاکیزه، بر شما حلال شد و طعام اهل کتاب برای شما و طعام شما بر آنها حلال است و نیز حلال شد نکاح زنان پارسای مؤمنه و زنان پارسای اهل کتاب در صورتی که شما اجرت و مهر آنها را بدهید و آنها هم زناکار نباشند و رفیق و دوست نگیرند و هرکس به دین اسلام کافر شود، عمل خود را تباه کرده در آخرت از زیانکاران خواهد بود.

اختلاف مسلمانان به یهودیان بر سر تعیین قبله

مسأله جدیدی از سوی یهودیان مطرح شد و آن تقلید مسلمین از یهودیان در عبادن بود. یهودیان ادعا می کردند که مسلمانان به تقلید از یهود رو به سوی بین المقدس نماز می خوانند و آنها وابسته به دین یهود هستند و از خود دین مستقلی ندارند. این مسأله باعث ناراحتی مسلمین شده بود و مسلمانان دوست نداشتند که دین نوپای آنها از سوی یهودیان یک دین تقلیدی تصور شود. یهودیان سعی می رکندند از این حربه برای کوبیدن دین محمد (ص) استفاده کنند. اما این وضع مدت زیادی دوام نداشت و خداوند متعال پیامبر اکرم (ص) و پیروانش را از این مشکل رهانید و به پیامبر اکرم دستور داد که قبله مسلمانان را از بیت المقدس به مکه تغییر دهند. این فرمان خداوند از چند جهت بر مسلمانان مبارک بود و آنان را بسیار خشنود کرد. اول اینکه از زیر فشار روانی که یهودیان ایجاد کرده بودند خارج شدند و دیگر یهودیان نمی توانستند آنها را به داشتن دین تقلیدی متهم کنند و با این تغییر قبله، تمام این توطئه ها خنثی شده و دین اسلام بطور کامل از یهودیت جدا و مستقل گردید.

دومین مسأله ای که این تغییر قبله به دنبال داشت این بود که اعراب چون دارای تعصبان خاص قومی بودند و اصولاً به اجداد و نیاکان خود بسیار اهمیت می دادند و تا قبل از مسامان شدن طبق سنت اجدادشان برای عبادت رو به سوی مکه داشتند و قتیکه قبله دین جدیدشان هم مکه گردید، اجساس می کردند که به نوعی به نیاکان خود نیز احترام گذارده اند و از اینکه شهرشان قبله مسلمانان قرار گرفت و می توانستند برای زیارت قبله به شهر خود سفر کنند بسیار خوشحال شدند، چون تا آن زمان مسلمانان (مهاجرین) گمان می کردند که هرگز به شهر خود یعنی مکه بازخواهند گشت. بعد از این فرمان خداوند برای تغییر قبله، محراب مسجد مدینه تغییر کرد و به سوی مکه گردید یعنی جایی که حضرت ابراهیم و فرزندش اسماعیل آن را بنا کرده بودند و آیه ای که خداوند در آن به تغییر قبله امر فرمودند سوره یقره آیه ۱۴۲ می باشد:

مردم بی خرد خواهند گفت که چه موجب آن شد که مسلمانان از قبله ای که بر آن بودند (بیت المقدس) رو به سوی کعبه آوردند. بگوی ای پیغمبر خدایراست مشرق و مغرب و هرکه را خواهد به راه راست هدایت م کند (۱۴۲)

و همچنان شما مسلمین را به آیین اسلام هدایت کردیم و به اخلاق معتدل و سیرت نیکو بیاراستیم تا گواه مردم باشید (و سرمشق درستی خلق) تا نیکی و درستی را سایر ملل عالم از تو بیاموزند. ای پیغمبر، ما قبله ای که بر آن بودی تغییر ندادیم مگر بر اینکه بیازماییم و جدا سازیم گروهی را که از پیغمبر خدا پیروی کنند از آنان که به مخالفت او برخیزند و این تغییر قبله بسی بزرگ نمود مگر در نظر هدایت یافتگان به خدا و خداوند اجر پایداری شما را در راه ایمان ضایع نگرداند که خدا به مردم مشفق و مهربان است.

و در آیه ۹۶ سوره آل عمران نیز خداوند می فرماید:

اولین خانه ای که برای مکان عبادت خلق بنا شده همان خانه مکه است که در آن برکت و هدایت خلاق است.

اختلاف بر سر کلمه رخصمن بین مسلمین و یهودیان

یکی از تهمتهایی که یهودیان به مسلمانان و حضرت محمد (ص) می زدند این بود که شما اگر هم دارای دین آسمانی باشید، یک دین مستقل ندارید و وابسته به قوم یهود هستید. یکی از تهمتهایی که در این زمان توسط یهودیان به مسلمین زده شد این بود

که چرا حضرت محمد (ص) در آغاز آیات از کلمه بسم الله الرحمن الرحيم استفاده می کند. حال آنکه کلمه رحمن همان کلمه رحمانا می باشد که یهودیان به عنوان تسم اعظم خداوند، مورد استفاده قرار می دهند این مسأله توسط یک روحانی جوانی یهودی به نام ایسکربن موسی مطرح شد و در مدینه غوغایی برپا کرد. روحانیون یهودی در مدینه، این مسئله را دست آویز کردند و گفتند یک مرد غیریهودی که دعوی پیغمبری می کند، حق ندارد اسم اعظم خدای یهودیان را در کلام خود به کار ببرد و باید بگوید بسم الله الرحيم. یعنی کلمه رحمن را حذف نماید. علی ابن ابی طالب (ع) که با وجود جوانی، دانشمند بود در جواب یهودیان گفت: که کلمه الرحمن که در بسم الله الرحمن الرحيم است از کلمه رحمانا که در کتاب تلموذ کنعانی جزو اسامی اعظم خداوند قلمداد گردیده، اقتباس نشده بلکه یک کلمه عربی است که ریشه آن رحم می باشد و الرحمن یعنی خداوندی که رحم او به قدری زیاد است که مافوق ترحم بشری است. به همین جهت یک انسان در خور صفت رحمن نمی باشد بلکه این صفت خاص خداست.

این تهمتها و مسائلی که یهودیان پیش می آوردند نشان می دهد که علما و روحانیون یهود خود به حقانیت حضرت محمد (ص) واقف بودند و می دانستند که حضرت محمد

(ص) به راستی پیامبری از جانب خداست اما یهودیان همان طور که پیامبران قبل از محمد (ص) را می کشتند و یا آزار و اذیت می کردند، با ایشان نیز این چنین بودند.

علما و روحانیون یهودی می دانستند که حضرت محمد (ص) پیامبر است و خدای او و خدای یهودیان یکی است و استفاده از کلمات هم اشکالی ندارد اما مشکل اینجا بود که مردم عادی، چه در قوم یهود و چه در بین مسلمین و چه در اعراب بت پرست، فریب این سیاستها و دغل بازیها را می خوردند و این مردم عادی بودند که تشخیص نمی دادند که علما و سردمداران یهود، عمری انسانها را با این تراژدی غم انگیز یعنی یهودیت، به استعمار کشیده اند و سرکرده های یهودی به هر عنوانی می بایست دین محمد (ص) را تضعیف می کردند تا بتوانند دین خود را برتر و آقا قرار دهند و الا بزرگان یهود و علمای آنها بخوبی بر حقانیت محمد (ص) واقف بودند و دین موسی و دین محمد (ص) هر دو رسالتی جز دعوت به خداپرستی نداشتند و هر دوی ایشان از پیامبران بزرگ خداوند بودند که برای نجات بشر فرستاده شدن بودند. ولیکن پیروان ناخلف حضرت موسی (ص) یعنی یهودیان دوران حضرت محمد (ص)، به نژادپرستی و آقایی جهان و استعمار برشیت می اندیشیدند و پیامبرانی که بعد از حضرت موسی

برای هدایت انسانها آمدند، توسط یهودیان مورد آزار و اذیت قرار گرفتند و حال نبوت حضرت محمد (ص) بود. اگر کلمات عبادی و اسماء خداوند در دین اسلام یا یهودیت یا مسیحیت یا هر دین آسمانی دیگر یکی باشد هیچ اشکالی ندارد و نشانه ضعف خبیچ دین و آیینی نیست و چه بسا که باید اینچنین هم باشد و عالمان به دین در هر مذهبی این را می دانند. اما در آن دوران روحانیون یهودی که می دانستند اعراب از نظر سواد در سطح پایینی هستند و در ضمن یهودیان به دین خود بسیار تعصب داشتند از این مسئله برای تضعیف اسلام استفاده می کردند و می گفتند که چون شما از کلمات یهودی در عبادت خود و آیات استفاده می کنید، پس دین شما وابسته به یهود است. ولی واقعیت امر این است که تمام دین های آسمانی اعضای یک پیکر هستند و همه آنها وابسته به خداوند متعال می باشند.

و خداوند در سوره بنی اسرائیل آیه ۱۱۰ می فرماید:

بگو ای محمد (ص) که خدا را (به اسم) الله یا (به اسم) رحمن (و یا) به هر اسمی بخوانید همه اسماء نیکو مخصوص اوست زیرا اوصاف جمال و جلال حضرتش بی

شمار است و تو در نماز نه صدا، بسیار بلند و نه بسیار آهسته گردان بلکه حد توسط اختیار کن.

تهمت به پیامبر (ص) بر سر مسأله معراج

یهودیان در این دوران سعی می کردند به هر شکل ممکن و به هر طریقی حضرت محمد (ص) و رسالتش را کذب معرفی کنند و در این راه از هیچ کوششی دریغ نمی کردند.

یکی از تهمتهایی که یهودیان به حضرت محمد (ص) می زدند این بود که می گفتند مسأله معراج محمئ (ص) دروغ می باشد و او هرگز به معراج نرفته است و این تهمت یهودیان برای حضرت رسول مسأله ای بسیار بزرگ بود چرا که حضرت محمد نه تنها به معراج رفته بودند بلکه به جایگاهی از عرش خداوند قزم نهادند که پای هیچ بشر یا پیامبری به آنجا نرسیده بود.

مسأله معراج در باره پیامبران چیز جدید نبود و پیامبران قبل از حضرت محمد (ص) نیز به معراج رفته بودند از جمله این پیامبران حضرت ابراهیم، حضرت موسی و حضرت عیسی هستند، اما درجات معراج پیامبران با یکدیگر متفاوت بوده است و آنچه

باعث بخل یهودیان می شد همین مسأله بود که پیامبری از عرب به جایی راه یابد که پیامبر یهودیان نژادپرست نرفته باشد. یهودیان نمی توانستند بپذیرند که حضرت محمد (ص) به جایی رفته باشد که بین او و خدا به اندازه دو کمان یا یک متر بیشتر فاصله نبوده باشد.

برای قوم یهود که به اندازه تاریخش فخر فروشی کرده است، قابل تحمل نیست که پیامبری را از مردم عرب در این درجه ببینند. حال برای آنکه مسأله را کمی باز کرده باشیم تا هم به شدت حسادت و بخل یهودیان پی ببریم و هم به منزلت رسول...، مطلبی چند از معراج را بازگو می نماییم.

همان طور که در قرآن آمده، معراج رسول اکرم در دو مرحله صورت گرفته است. یعنی سفر معراج حضرت به دو قسمت تقسیم شده است. قسمت اول این سفر در روی زمین شکا گرفته و طبق اولین آیه سوره اسراء، این سفر از مکه و مسجدالحرام شروع می شود و به مسجدالاقصی ختم می شود و در آیه نخست سوره اسراء آمده است:

پاک و منزّه است خدائیکه در (مبارک) شبی بنده خود محمد (ص) را از مسجدالحرام به مسجد اقصی که پریتمونش را (به قدوم خاصان خود) مبارک و پرنعمت ساخت، سیر

داد تا آیات (و اسرار غیب) خود را به او بنماید. که خدا به حقیقت شنوا و به امور عالم غیب و شهود (بیناست)

پاک و منزّه است خدایی که بنده اش را در یک شب از مسجدالحرام به مسجدالاقصی که گرداگردش را پربرکت ساخته ایم برد تا برخی از آیات خود را به او نشان دهیم چرا که خداوند شنوا و بیناست.

همان طور که از این ایه قرآن کریم مشخص می باشد قسمت اول معراج پیامبر از مسجدالحرام به سوی مسجدالاقصی بوده است. حال اشاره ای نیز به کیفیت این سفر می نماییم.

کیفیت قسمت اول سفر را از فرمایش امام صادق (ع) نقل می نماییم که می فرمایند:

جبرئیل و میکائیل و اسرافیل (فرشتگان بزرگ خداوند) همراه مرکب براق (حویانی از اسب کوچکتر) به حضور پیامبر آمدند. یکی از آنها مهار براق را گرفته بود، دیگری ذکاب دار حضرت بود و سومی پشتش را به وسیله زین و امثال آن هموار ساخته بود. براق با دیدن پیامبر (ص) مضطرب و ناآرام شد. جبرئیل به صورت براق زد و فرمود؛ ای براق آرام باشد هیچ پیامبری قبل از او بر تو سوار نشده و نظیر او بعد از او بر تو

سوار نخواهد شد. براق آرام شد و پیامبر (ص) بر پشت او سوار گردید و براق به پرواز درآمد.

و حضرت علی (ع) می فرمایند:

(این مرکب برقه نام داشت، از سوار شدن پیامبر (ص) سرکشی می کرد. جبرئیل به او گفت: آرام باشد احدی بر تو سوار نشده که در پیشگاه خدا گرامی تر از محمد (ص) باشد.

پیامبر اکرم بعد از سوار شدن بر این مرکب از مسجدالحرام حرکت کردند و به مسجد الاقصی رسیدند.

حضرت محمد (ص) می فرمایند:

وقتی به مسجد الاقصی رسیدیم، جبرئیل مرا از براق پیاده کرد و همراه جبرئیل وارد مسجد الاقصی شدیم. در مسجد الاقصی حضرت ابراهیم، حضرت موسی، حضرت عیسی و تعداد زیادی از پیامبران دیگر حاضر بودند و با آنها ملاقات کردم. در آنجا نماز جماعت برپا شد وقتی صف های نماز بسته شد، جبرئیل مرا پیش نماز قرار داد و تمام پیامبران به من اقتدا کردند و نماز خواندیم:

از این پس قسمت دوم سفر پیامبر آغاز می شود که حرکت از زمین بسوی آسمانها می باشد و رسیدن به جایی که هیچ کسی راه نیافته و نخواهد یافت.

مرحله دوم معراج پیامبر یعنی از مسجدالاقصی تا بالاترین مرتبه و قرب خداوند نیز در قرآن ذکر شده در سوره نجم آیه ۸ تا آیه ۱۸ به این مهم پرداخته شده و خداوند در این سوره می فرماید:

آنگاه نزدیک آمد و بر او نازل گردید (۸) (بدان نزدیکی که) با او به قدر دو کمان یا نزدیکتر از آن شد (۹) پس خدا به بنده خود وحی فرمود آنچه را که درک آن هیچ کس نتواند کرد (۱۰) آنچه دید دلش هم حقیقت یافت (۱۱) آیا کافران بر آنچه رسول (در شب معراج) به چشم مشاهده کرد انکار می کنند؟ (۱۲) و یکبار دیگر هم او را (یعنی جبرئیل را رسول مشاهده کرد. (۱۳) در نزدیکی سدره المنتهی (که آن درختی است در سمت راست عرش) (۱۴) بهشتی که مسکن متقیان است در همان جایگاه (سدره) است (۱۵) چون سدره می پوشاند آنچه را که احدی از آن آگه نیست (۱۶) چشم (محمد ص) از حقایق آن عالم آنچه را باید بنگرد مشاهده کرد (۱۷) آنجا از بزرگترین آیات حیرت انگیز پروردگار را به حقیقت دید. (۱۸)

یعنی سپس (پیامبر (ص) در شب معراج) نزدیک و نزدیکتر شد تا آنکه فاصله او (با خداوند) به اندازه فاصله طول دو کمان یا کمتر بود در اینجا خداوند آنچه را وحی کردنی بود به بنده اش وحی نمود.

قلب (قلب پیامبر) در آنچه دید هرگز دروغ نگفت. آیا با او در باره آنچه دید مجادله و ستیز می کنید؟ و بار دیگر نیز خدا را مشاهده کرد. نزد سدره المنتهی - که بهشت جاودان در آنجا است - در آن هنگام که چیزی سدره المنتهی را پوشانده بود، چشم او هرگز منحرف نشد و طغیان نکرد او (در شب معراج) پاره ای از نشانه های بزرگ پروردگارش را یدد.

همان طور که از این آیات مشخص است حضرت محمد (ص) بجایی رفتند که بین او و خداوند به اندازه طول دو کمان فاصله بود.

و این نشانه عزیت و بزرگی مقام حضرت محمد (ص) می باشد و هرکس که به شناخت و معرفت این پیامبر بلند مرتبه راه نیافت، خود متضرر گردید و زیان کار شد. در این آیات، خداوند می فرماید: آنچه وحی کردنی بود به بنده اش حضرت محمد (ص) وحی نمود. حال به جاست که قسمتی از آنچه خداوند متعال بر حضرت محمد (ص) در

سفر معراج فرموده اند، در این جا ذکر شود. این سخنان که به اخادیت قدسی معروفند، سخنانی می باشد، که خداوند به طور مستقیم به حضرت محمد (ص) فرموده اند. علامه مجلسی در بحارالانوار (جلد ۷۷) از کتاب ارشادالقلوب، حدیث قدسی مشروحی از گفتگوی خدا با پیامبر در شب معراج نقل کرده که قسمتی از آن، در اینجا ذکر می شود.

پیامبر در شب معراج به خداوند عرض کردند: یا رب ای الاعمال افضل؟؛ پروردگارا کدام کار بهتر است؟

هیچ چیزی نزد من بر تو از توکل بر من و خشنودی به آنچه قسمت کرده ام نیست، ای محمد، محبتم را شامل حال آنان که همدیگر را به خاطر من دوست دارند، نموده ام، محبتم شامل آنانکه به خاطر من به همدیگر مهربان هستند خواهد شد، محبت من شامل حال آنانکه به خاطر من پویند دوستی دارند می شود، محبت من بر آنانکه توکل بر من می کنند، واجب است، برای محبت من حدود و نهایتی نیست...»

پیامبر (ص) عرض کردند: پروردگارا مرا به عملی هدایت کن که موجب قرب به درگاهت است.

خداوند فرمود: شب را روز و روز را شب قرار بده.

پیامبر (ص) عرض کردند: چگونه؟ خداوند فرمود: چنان کن که خواب تو نماز باشد و هرگز شکم خود را کاملاً سیر نکن. ای احمد، محبت من، محبت به محرومان و مستمندان است به آنها نزدیک شو و در کنار مجلس آنها قرار گیر تا من به تو نزدیک شوم و ثروتمندان دنیاپرست را از خود دورساز و از مجالس آنها برحذر باش.

با این خلاصه ای که در باره معراج رسول خدا گفته شد، به عظمت رسول خدا پی می بریم و این تنها قسمت کوچکی از سفر معراج پیامبر می باشد.

زمانیکه پیامبر از معراج بازمی گردند، سفر خود را برای مردم نقل می کنند و تمام غیرمسلمانان، سخن رسول خدا را تکذیب می کنند و می گویند که ایشان این سخنان را از خود ساخته و چنین سفری نکرده استن. یکی از اقوامی که معراج پیامبر را تکذیب می کنند، یهودیان بودند.

یهودیان به پیامبر گفتند که اگر تو به این سفر رفته ای و به گفته خود از بین المقدس و مسجد الاقصی به آسمان سفر کرده ای نشانه ای بیاور. پیامبر اکرم چند نشانه از

مسجد الاقصی به آنها داد و به آنها فرمودند که شما می دانید من تا به حال به آنجا نرفته ام تا این چیزها را بدانم.

یهودیان نمی توانستند بپذیرند که شخصی غیریهودی به پیامبری برسد و بدتر از آن به معراج هم برود. برای یهودیان نژادپرست بسیار گران بود که پیامبری غیریهودی و از قوم عرب، قومی که همیشه مورد تحقیر یهودیان بوده به معراج رود و در معراج به درجاتی رسد که هیچ پیامبری از پیامبران خدا نرسیده است. معراج حضرت موسی در کوه سینا بود و خداوند با او در آن کوه سخن گفت. ولی رسول خدا تا بالاترین درجه عرش الهی پیش رفتند و به جایی رسیدند که هیچ کس، قدم ننهاده بود.

خداوند حضرت را به جایی دعوت کرد که هفتاد حجاب از عظمت خود را از پیش چشم محمد (ص) برداشت و او را بر اسرار آن آگاه کرد و پیامبر به مرتبه ای رسید که بین او و خداوند به اندازه طول دو کمان (جدود یک متر) بیشتر فاصله نبود.

و این عزت بی کرانی که خداوند متعال شامل حال احمد (ص) کرده بود. برای یهودیان به هیچ عنوان قابل تحمل نبود و جلال این پیامبر، تمام امتیازات و افتخاراتی که یهودیان

برای خود متصور بودند را به باد می داد. حال آنکه خود حضرت موسی (ص) نیز از آنها ناراضی می باشد که پیروان ناخلفی برای آیین حضرت موسی (ص) بوده اند.

حضرت موسی در بخشی از سفر معراج می فرمایند:

هنگامیکه به آسمان ششم صعود کردم، در آنجا مردی بلند قامت را دیدم. شنیدم که می گفت: «بنی اسرائیل می پندارد که من بزرگترین و گرامی ترین انسانها از فرزندان آدم هستم ولی این (اشاره به پیامبر اسلام) مردی است که مقامش در پیشگاه خدا از من بلندتر و باشکوهتر است. از جبرئیل سؤال کردم او کیست؟ گفت: (این مرد برادرت موسی بن عمران (ص) است. به او سلام کردم و او نیز به من سلام کرد. برای او از درگاه خداوند طبی آمرزش نمودم. او نیز برای من طلب آمرزش نمود.

در اینجا نیز با فرشتگانی خاشع روبرو شدم که در برابر عظمت خدا در کمال خشوع بودند و قتیکه مرا شناختند با احترام شایان، مقدم مرا گرامی داشتند و من و امت مرا بشارت دادند.

این قسمت از سفر حضرت محمد (ص) به طبقه ششم و ملاقات با حضرت موسی (ص) و نارضایتی ایشان از بنی اسرائیل نشان می دهد که قوم بنی اسرائیل پیروان

صدیق این پیامبر گرامی نبوده اند، به طوریکه خود حضرت موسی در پیشگاه رسول خدا و حضرت محمد (ص) می فرمایند که قوم من فکر می کنند که بهترین بشر هستم. حال آنکه محمد (ص) در پیشگاه خداوند مقامی بالاتر دارد. بیان همین مسئله از زبان حضرت محمد (ص) بود که باعث شد یهودیان به هیچ عنوان زیر بار مسأله معراج حضرت محمد (ص) نروند، چون پذیرفتن مسأله معراج حضرت محمد (ص) یعنی قبول کردن حرفهای ایشان در باره معراج و پذیرفتن سخنان حضرت محمد (ص)، ازجمله صحبتهایی که حضرت موسی (ص) داشته اند، یعنی برتری مقام حضرت محمد (ص) از سایر پیامبران و حقانیت دین اسلام و مسلمین و به دنبال آن شکستن تابلوی افتخارات و فخرفروشیهای یهودیان.

پذیرفتن مسأله معراج حضرت محمد (ص) جز سرشکستگی برای قوم یهود و عظمت اسلام و مسلمین چیزی در بر نداشت و پذیرفتن این مسأله از جانب یهودیان باعث می شد که دیگر نتوانند در جهان به قومی فخرفروشی کنند و خود را آقای جهان بدانند. پس با شدت تمام با این مسأله مخالفت کردند و آن را دروغ و کذب می دانستند و به حضت، تهمت دروغگویی و ساحری می زدند. تهمت دروغگویی به این دلیل که می

گفتند محمد (ص) دروغ مکی گوید و هرگز به معراج نرفته است و این سخنان ساخته تخیل او می باشد و تهمت ساحری را نیز به این دلیل به ایشان می زدند که وقتی از حضرت نشانه هایی از مسجدالاقصی خواستند، حضرت نشانه هایی از آن مکان را به آنها گفتند با اینکه تا آن زمان به آنجا نرفته بودند تا شب معراج و یهودیان که نشانه ها را درست یافته بودند حضرت را متهم به سحر و جادوگری کردند و گفتند این نشانه ها و اطلاعات را محمد (ص) به وسیله سحر و جادوگری به دست آورده. حضرت محمد (ص) نه ساحر بود و نه دروغ گو و یهودیان در طول تاریخ پیامبران نشان دادند که هر پیامبری را تهمتی زدند و هر کدام را که توانستند کشتند و آزار و اذیت کردند و حال نوبت حضرت (ص) بود اما این پیامبر صبور، پیامبری نبود که با یاوه گویی یهودیان و تهمت های بی شمار آنان از میدان بیرون رود. حضرت محمد (ص) اتمام حجت خدا بر بشریت بود و مخالفت یهودیان با حضرت، چیزی جز شکست و خواری برایشان در پی نداشت. با تمام یهودیهایی که یهودیان در ارتباط با معراج به پیامبر زدند، ایشان فقط صبر پیشه کردند و خداوند با صابری است.

فصل پنجم:

سیاست خیانت به مسلمین از سوی یهودیان

یهودیان وقتی از تمام راه ها بریا انحراف و یا از بین بردن اسلام ناامید شدند، به بدترین روش متوسط شدند، یعنی خیانت به مسلمین. در این زمان، آنها دشمنی خود با اسلام و حضرت محمد (ص) را به اوج خود رساندند.

۱- یهودیان، مبلغان دروغین اسلام

یکی از اهدافی که یهودیان کینه توز، دنبال می کردند، انحراف اسلام و ساختن دشمن برای حضرت محمد (ص) و مسلمین بود. یهودیان این بار نیز از حربۀ دیرینه خود، یعنی تحریف استفاده کردند. آنها با تحریف آیاتی که از حضرت محمد (ص) می شنیدند به دنبال ایجاد جوی متشنج بودند تا بدین وسیله اقوام یهودی و غیرمسلمان را در برابر مسلمین قرار دهند.

قبایل و طوایف بت پرست و یهودی، مانند آنهایی که در خیبر بودند به خاطر تکبر و غرور قومی یا دینی، به خود اجازه نمی دادند که به نزد پیامبر اسلام بیایند و سخنان ایشان را گوش دهند و اگر سخنان ایشان که همان سخنان خداوند متعال بود را به حق یافتند به دین اسلام درآیند. به خاطر همین تکبر و غرور، همیشه بین آنها و مسلمین

فاصله بود. بسیاری از این قبایل در صحرای عربستان پراکنده بودند. یهودیان مدینه که به این مسئله واقف بودند از این مسئله و فرصت نهایت استفاده را می‌رند. یهودیان آیاتی را که حضرت محمد (ص) به زبان می‌راندند، می‌شنیدند و سپس آن آیات را تحریف می‌کردند. بهد به نزد طوایف و قبایل متکبر بت پرست و یا یهودی می‌رفتند و خود را به عنوان مبلغان حضرت محمد (ص) معرفی می‌کردند و آیات تغییر یافته توسط خودشان را به آنان ارائه می‌کردند. یکی از اقوامی که شدیداً تحت تأثیر این قضیه قرار داشت، یهودیان خیبر بودند. یهودیان مدینه سخنان حضرت را تحریف می‌کردند و به نزد یهودیان خیبر می‌بردند و هر آنچه را که می‌دانستند یهودیان روی آن تعصب دارند، مثلاً چیزهایی را که یهودیان حرام می‌دانستند، به حکم محمد (ص) حلال می‌کردند و هرآنچه را که یهودیان در دین خود خلال می‌دانستند، به حکم حضرت محمد (ص) حرام می‌کردند و می‌گفتند که این است دین محمد (ص) یا به این دین درآیید و یا از آن دوری کنید. یهودیان مدینه با این کار خود و خیانتی که به دین خدا می‌کردند، یک دشمن بزرگ و متأسفانه دینی برای حضرت محمد (ص) به وجود م‌آوردند. این یهودیان با تحریف سخنان حضرت محمد (ص) دین او را در چشم یهودیان

خیبر بد جلوه می دادند و از خیبریان برای اسلام دشمن می تراشیدند. به قول یکی از روشن فکران، اگر می هواهی مذهب یا عقیده ای را از بین ببری با آن مبارزه و جنگ نکن بلکه از آن بد دفاع کند و این سخن، مصداق خوبی برای این دسته از یهودیان بود که سخنان را تحریف می کردند و به عنوان مبلغات اسلام، آن را به اقوام مختلف تزریق می رکندند و آنان را نسبت به محمد (ص) و اسلام بدبین می کردند و از آنان دشمنان قسم خورده می ساختند و پیامبر اسلام که از این خیانت اطلاع پیدا کرده بود بسیار

اندوهگین شد و خداوند آیه ای نازل فرمود:

سوره مائده آیه ۴۱

ای پیغمبر، غمگین از آن مباش که گروهی از آنان که به زبان اظهار ایمان کنند و به دل ایمان نیاورند، به راه کفر می شتابند و نیز اندوهگین مباش از آنکه یهودانی که جاسوسی کنند سخنان فتنه خیز به جای کلمات حق تو به آن قومی که از کبر، نزد تو نیابند، می رسانند. (مانند یهودیان خیبر) (آنها از دشمنی و عناد اسلام) کلمات حق را

بعد از آنکه به جای خود مقرر گشت (به میل خود) تغییر دهند (به دروغ و هوای نفس حرام را حلال و حلال را حرام کنند) و گویند اگر حکم قرآن ایتگونه (که ما خواهیم از طرف خدا) آورده شد بپذیرید و الا دوری گزینید (حکم پیامبر را ابداً نپذیرید) و هرکس، خدا به آزمایش و رسوایی افکند هرگز تو آنها را از قهر خدا نتوانی رهانید. آنها کسانی هستند که خدا نخواست، دل‌هایشان را (از پلیدی کفر و جهل) پاک گرداند. آنان را در دنیا، ذلت و خواری نصیب است و در آخرت عذاب بزرگ مهیاست.

۲- خروج پیامبر به دعوت یهودیان مدینه از شهر

یهودیان کدینه که دسترسی بیشتری به پیامبر داشتند، تصمیم گرفته بودند که به هر شکل ممکن حضرت را از بین ببرند تا نهضتش نابود شود. یکی از خیانت‌هایی که یهودیان در حق پیامبر و مسلمین انجام دادند، قضیه دعوت ایشان به بیرون شهر بود.

نامه نگاری کافران مکه با منافقین مدینه و یهود آن شهر

منصف عبدالرزاق ج ۵ شماره ۷۹۳۳؛ بد ۲۳/۱۹

مقابله کنید؛ وفاءالوفا، سمهودی (چاپ جدید) ص ۲۹۸، به نقل از عبدبن حمید در تفسیر قرآن او، و ابن مردویه پس از کارزار بدر به یهود مدینه نوشتند.

شما دارای جنگ افزار و دژهای استوارید. باید با خویشاوندان ما پیکار کنید و گرنه چنین و چنان خواهیم کرد و هیچ چیز میان ما و خلخالهای زنان شما، مانع نخواهد گشت. چون نامه ایشان بدست یهودیان رسید، بنی نظیر به نیرنگ، روی آورده و به پیامبر (ص) پیغام دادند که با سی مرد از یاران خود بیرون بیا و ما نیز همراه سی تن از دانشمندان خود بیرون خواهیم آمد تا در فلان جایگاه یکدیگر را ببینیم. هنگامیکه یهودیان به بیرون شهر رسیدند به یکدیگر گفتند: در حالیمه سی تن یارانش که همه دوست دارند پیش از وی بمیرند، همراه او بیایند، چگونه می توان به وی دست یافت؟ سپس به او پیغام دادند (ما که شصت تن خواهیم بود چگونه می توانیم سخن یکدیگر را دریابیم تو همراه سه تن از ساران خود بیرون آی و سه تن از دانشمندان ما نیز سوی تو خواهند آمد تا سخنان تو را بشنوند چنانچه ایشان به تو ایمان آورند همه ما ایمان خواهیم آورد و تو را تصویق خواهیم کرد.

سپس پیامبر همراه سه تن از یاران خود بیرون رفت. یهودیان دشنه هایی با خود بردند و بر آن شدند که پیامبر خدا را به ناگاه بکشند. یکی از زنان نیکخواه بنی نظیر به برادرش که از مسلمانان انصار بود پیام فرستاد و او را از نیرنگی که بنی نظیر می

خواستند در بارهٔ پیامبر (ص) به کار گیرند آگاه ساخت. برادرش خود را شتابان به پیامبر (ص) رساند پیش از آنکه وی به یهودیان برسد راز را به او بازگفت. پیامبر (ص) بازگشت و فردای آن روز، بامدادان با گروه‌های پیکار به سوی بنی نضیر رفت و آنان را به محاصره گرفت و به ایشان گفت تا شما پیمانی با من نبندید که به آن پایبند بمانید، در محاصرهٔ من خواهید بود. بنی نضیر از پیمان بستن سر باز زدند. پیامبر و مسلمانان، همان روز با آنان به کارزار پرداختند تا اینکه سرانجام به کوچ بنی نضیر ختم شد آنها پذیرفتند که به جز جنگ افزار، تنها به اندازهٔ بار شتر از دارایی خود بردارند. خداوند در سوره الحشر آیه ۴ تا ۶ می فرماید:

این (آوارگی آنها از وطن) برای این بود که آنان با خدا و رسول، مخالفت و دشمنی کردند و هرکه با خدا دشمنی آغاز کند، (بترسد) که عقاب خدا بسیار سخت است (۴) آنچه از درختان خرما را ۱۰ که در دیار بنی نضیر) بریدند و آنچه بر پا گذاشتید همه به امر خدا (و صلاح اسلام) و برای خواری (و سرکوبی) جهودان فاسق نابکار بود (۵) و آنچه را خدا از مال آنها (یهودیان بنی نضیر) به رسم غنیمت بازداد، متعلق به رسول اسلام است که شما سپاهیان اسلام بر آن هیچ اسب و اشتری نتاختید (و آزار نبرد

نکشیدید) و لکن خدا رسولانش را بر هر که خواهد، مسلط می گرداند و خدا رب هر

چیز تواناست (۷).